

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مرجمات باب تزاحم (داشتن بدل)

بحث به مرجحات باب تزاحم رسید که یکی از مباحث مهمی است که باید مورد توجه قرار بگیرد و در فقه آثار و ثمرات دارد. اولین مرجحی که ذکر شده این است که اگر دو واجب با هم تزاحم پیدا کردند «ما لیس له بدل، بر ما له البدل»، مقدم می‌شود. یعنی اگر یکی از این دو واجب بدل ندارد و دیگری دارای بدل هست، در تزاحم ترجیح با واجبی است که لیس له بدل.

اولین نکته‌ای که مطرح می‌شود این است که ما دو جور بدل داریم (1 بدل طولی (2 بدل عرضی. آیا مراد از این مرجح هر دو صورت است یا فقط بدل طولی مراد است. ظاهر کلمات اکثر آقایان این است که هر دو صورت است یعنی چه در جایی که آن بدل، بدل طولی باشد و چه در جایی که آن بدل عرضی باشد. از بعضی از کلمات استفاده می‌شود که این مرجح فقط در جایی است که بدل، بدل طولی باشد اما بدل عرضی از مورد و موضوع تزاحم خارج است.

بیان فرع فقهی

اولین و معروف‌ترین مثالی که برای این مرجح می‌توانیم بزنیم فرعی است که سید در عروه، در کتاب الطهاره در بحث تیمم در مسوغات تیمم در امر ششم ذکر کردند. می‌فرماید «إذا عارض استعمال الماء في الوضوء أو الغسل واجب كما إذا كان بدنه أو ثوبه نجسا و لم يكن عنده من الماء إلا بقدر أحد الأمرين من رفع الحدث أو الخبث» اگر انسان يك مقدار آب دارد از یک طرف بدنش نجس است و از طرف دیگر نیاز به وضو یا غسل هم دارد، این آب را یا باید در رفع حدث استعمال کند یعنی وضو بگیرد یا غسل کند و بعد با بدن نجس نماز بخواند؛ یا اینکه این آب را برای تطهیر بدن استفاده کند و به جای وضو یا غسل تیمم کند.

مرحوم سید می‌فرماید «ففي هذه الصورة يجب استعماله في رفع الخبث» این را باید در رفع خبث استعمال کند و «یتیمم» اما به جای وضو و غسل تیمم کند «لأن الوضوء له بدل و هو التيمم بخلاف رفع الخبث مع أنه منصوص في بعض صورته» می‌فرماید ضمن اینکه در بعضی از صور تزاحم بین طهارت حدیثی و طهارت خبثی، نص هم داریم.

بعد می‌فرمایند «و الأولى أن يرفع الخبث أولا ثم يتيمم» در مقام عمل اینطور نیست که بگوئیم فرق نمی‌کند اول تیمم بعد تطهیر یا اول تطهیر بعد تیمم. می‌گویند اولی این است که اول آب را برای رفع خبث استفاده کند یعنی بدنش را تطهیر کند و بعد که مصداق برای فاقد الماء می‌شود تیمم کند «ثم يتيمم ليتحقق كونه فاقدا للماء حال التيمم».

در این فرع می‌گوئیم محل جریان تزاحم است، چون وضو بدل دارد و بدلش تیمم است این ما لیس له بدل که رفع خبث و

طهارت بدن است مقدم بر ما له بدل می‌شود که بدل هم در اینجا بدل طولی است. تیمم در طول وضو است و در عرض آن نیست. فرع سوم این است که اگر این کار را نکرد با این آب آمد وضو گرفت می‌فرماید «وإذا توضأ أو اغتسل حينئذ بطل لأنه مأمور بالتيمم و لا أمر بالوضوء أو الغسل» این مأمور به تیمم بوده اما نسبت به وضو یا غسل امری نیست^[1].

کلام مرحوم خوئی

اولاً باید از حیث اصولی ببینیم چرا ما لیس له بدل بر ما له بدل ترجیح دارد؟ و ثانیاً آیا این ترجیح به عنوان تراحم و به عنوان یکی از مرجحات باب تراحم است یا اینکه نه، ما لیس له بدل را مقدم بر ما له بدل می‌کنیم اما وجه تقدیمش از باب تراحم نیست.

مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند بدل طولی و بدل عرضی از بحث تراحم خارج است. ایشان مثال رفع الخبث و الحدث را زدند. برای بدل طولی مثال زدند به اینکه الآن وقت نماز است، کسی می‌آید سلام می‌کند و ردّ السلام واجب فوری است یا به قول ایشان مضیق، که اصطلاحاً نمی‌توانیم بگوئیم مضیق است. از آن طرف نماز بدل دارد یعنی اگر اول وقت نشد در قسمت دوم وقتی انسان می‌خواند. اینجا تراحم بین واجب مضیق و موسع است و بدل هم بدل طولی است.

در بدل عرضی می‌گویند کسی پولی دارد که یا این پول را باید برای اداء دینش صرف کند و یا برای پرداخت کفاره‌ی ماه رمضان که اطعام ستین مسکیناً بر عهده‌اش آمده صرف کند. در این مثال اطعام ستین مسکیناً بدل عرضی دارد که روزه گرفتن است. آیا اینجا هم مسئله‌ی تراحم و اینکه بگوئیم ما لیس له بدل بر ما له بدل مقدم می‌شود، آیا درست است یا نه؟ آقای خوئی (قدس سره) می‌فرمایند هر دو مورد از موضوع باب تراحم خارج است و ما ما لیس له بدل را مقدم بر ما له بدل می‌کنیم اما نه از راه تراحم و ترجیح احد المتزاحمین علی الآخر.

می‌گوئیم چرا اینجا تراحم نیست؟ ایشان می‌فرمایند در واجب موسع شما می‌گوئید بین چه چیز و چه چیز تراحم است؟ این آدم از یک طرف می‌خواهد نماز اول وقت بخواند و از طرف دیگر به او سلام کردند و می‌خواهد جواب سلام را بدهد. فرد اول از نماز واجب نیست که بگوئیم مزاحم با وجوب رد سلام است. این فرد لیس بواجب، لا مزاحمة بین الموسع و المضیق.

چرا؟ می‌فرمایند اولاً تراحم در جایی است که مکلف قدرت بر امتثال هر دو را نداشته باشد. اینجا مکلف می‌تواند رد السلام کند بعد هم شروع به نماز خواندن کند. قدرت بر امتثال هر دو را دارد. در توضیح می‌فرمایند «إذ التكليف بالموسع متعلقاً بالطبیعة».

در واجب موسع فرد اول واجب نیست که بگوئیم بین این و بین وجوب رد سلام تراحم است. متعلق تکلیف در واجب موسع طبیعی صلاة است و خصوصیات فردیه بر آن دخالت ندارد. مکلف هم نسبت به طبیعت ولو در ضمن فرد دیگر قدرت بر امتثال دارد یعنی الآن این مکلف هم قدرت بر امتثال طبیعت نماز و هم قدرت بر امتثال رد السلام را دارد.

لذا می‌گویند در جایی که واجب موسع است و بدل هم طولی است تراحم نیست. به عبارت دیگر همان بیان نائینی که در باب تراحم مسئله‌ی تنافی در امتثال را مطرح کردند. ایشان هم در اینجا می‌گویند تنافی در امتثال نیست چون می‌تواند الآن رد سلام کند و بعد شروع به نماز خواندن کند. روی همین بیان، ازاله‌ی نجاست و مسئله‌ی «صلّ» هم باید از بحث تراحم خارج شود مگر اینکه بگوئیم به آخر وقت رسیده به این بیان که در اول وقت صلاة فرد دیگری دارد یعنی بدل طولی دارد. ازاله‌ی نجاست عن المسجد بدل ندارد پس او را بر صلاة مقدم می‌کنیم. اگر به آخر وقت رسید که در نهم می‌آید بعضی از اصولیین همان جا وقتی می‌خواهند مثال تراحم را مطرح کنند این قید را می‌آورند یعنی وقتی رسید به آخر وقت، یا نماز یا ازاله‌ی نجاست، قدرت بر امتثال هر دو ندارد. نماز در آخر وقت بدل ندارد. بلکه قضای نماز به دلیل دیگری است که او را جبران می‌کند ولی قضای نماز عنوان بدل ندارد.

در ادامه می‌فرمایند همین بیان در جایی که بدل، بدل عرضی است هم می‌آید مثلاً در تزامم بین واجب تخییری و تعیننی. اداء دین يك واجب تعیننی و اطعام ستین مسکیناً يك واجب تخییری است منتهی واجب تخییری‌ای است که بدل دارد. ایشان می‌گویند در آنجا هم محققین از اصولین می‌گویند در واجب تخییری متعلق، يك عنوان قدر جامع بین این خصال كفاره است. یعنی بین آزاد کردن بنده و روزه گرفتن و اطعام 60 مسکین عنوان جامع ولو عنوان انتزاعی وجود دارد مثلاً احد هذه الامور. اما خصوص اطعام ستین مسکیناً یا خصوص آزاد کردن بنده متعلق وجوب نیست.

بله اگر وجوب، به خصوص اطعام ستین مسکیناً متعلق پیدا می‌کرد، می‌گفتیم این فرد که پول دارد یا باید دینش را بدهد یا باید اطعام ستین مسکیناً انجام دهد پس بین‌شان تزامم واقع می‌شد. اما چون خصوص این‌ها، متعلق وجوب نیست و متعلق عنوان قدر جامع بین آن‌هاست است و الآن مزاحمتی با ادای دین ندارد. لذا امتثال هر دو ممکن است یعنی هم واجب تعیننی و هم قدر جامع را امتثال می‌کند منتهی قدر جامع را در ضمن يك فرد دیگر مثل صیام.

مثال دیگر در باب احجاج صبی است. من کنار کتاب تعادل و تراجیح مرحوم صدر همان زمان (تقریباً 30 سال پیش) يك مثال دیگری را پیدا کرده بودم که همین روزها در بحث حج مورد بحث است. اگر کسی فرزند غیر ممیزش را احجاج کرد و يك گوسفند داد. این گوسفند را یا باید برای خودش قربانی کند و یا باید برای این صبی قربانی کند. در روایات آمده که «یذبح عن الصغار و یصوم الکبار». این هم يك مثال خیلی خوبی می‌تواند باشد. نسبت به کبار بدل دارد منتهی این بدل طولی است و بدل عرضی نیست. بدلش این است که روزه می‌گیرند اما نسبت به صغار بدل ندارد لذا این قربانی را از صغار انجام می‌دهند و کبار باید روزه بگیرند.

به آقای خوئی می‌گوئیم طبق نظر شما که تزامم نیست، چرا در مثال اولی رد السلام را مقدم می‌کنید؟ و در مثال دوم اداء الدین را مقدم می‌کنید؟ یا در همین مثال معروفی که از مرحوم سید نقل کردید چرا رفع الخبث را مقدم می‌کنید؟ می‌فرماید این به حکم عقل است «لکون المکلف قادراً علی امتثال التکلیفین، فیجب علیه امتثالهما عقلاً بتقدیم المضیق و الاتیان بالموسع». عقل می‌گوید تو راهی را طی کن که هر دو را داشته باشی. هم واجب مضیق را انجام بده و هم موسع را. اگر الآن موسع را انجام بدهی واجب مضیق از دست تو فوت می‌شود. اما اگر اول مضیق را انجام بدهی و بعد موسع، هر دو را امتثال کردی^[2].

روایت اخلاقی

روایت از امام جواد (علیه السلام) است که حضرت فرمود «وَأَعْلَمُ أَنَّكَ لَنْ تَخْلُوَ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ فَإَنْظِرْ كَيْفَ تَكُونُ»^[3]. مضمون این روایت با تعبیر خیلی جالبی که معروف هم است از امام (رضوان الله تعالی علیه) که فرمود عالم محضر خداست در محضر خدا معصیت نکنید مطابقت دارد.

انسان نمی‌تواند تصور کند زمانی را، مکانی را، شرایطی را که این خالی از نگاه خدا باشد. از يك طرف به انسان خیلی امید می‌دهد. شاید این تعبیری که در روایت آمده «فانظر کیف تكون» آن طرف قضیه‌اش فقط نباشد که انسان فقط معصیت نکند که البته این يك مصداق روشنش است دائماً خدا تو را می‌بیند. لذا اگر انسان بر این امر باور داشته باشد نمی‌شود معصیت کند. معصیت وقتی است که انسان خدا را غفلت می‌کند. قدرت و عظمت خدا را غفلت می‌کند که اصلاً واقع مسئله این است که اهل معصیت و اهل معاصی اگر عمری را بر همین اشک بریزند کم است. توبه چیز دیگری است، انسان توبه کند که چرا این معصیت را کرد؟ اما عمری را در این سپری کنند و اشک بریزند که چطور شد من از خدا غافل شدم؟ این خودش خیلی مسئله‌ی مهمی است و ما خیلی باید روی این کار کنیم تا ملکه‌ی خواب و بیدار ما بشود.

خواب نمودی از بیداری انسان است. اگر در خواب برای انسان وسائل گناه فراهم شد، آیا انسان در خواب مرتکب گناه می‌شود

یا نمی‌شود؟ این درجات روحی و نفسی انسان را نشان می‌دهد. اگر انسان در خواب با صحنه‌ی گناه مواجه شد و امتناع کرد، معلوم می‌شود در بیداری هم تا اندازه‌ای قدرت بر این کار دارد و خودساخته است. عرض می‌کنم اگر انسان باورش باشد که همه‌ی لحظات «فی عین الله» است، در مقابل نظر خداست، انسان بر حرکاتش و بر گفتارش و بر اعمالش توجه بیشتری می‌کند.

واقعاً انسان خودش را نگاه کند که گاهی عصبانی می‌شود در عصبانیت تعدّی از آن حدی که باید رعایت کند می‌کند. مخصوصاً در مسائل علمی، آدم گاهی اوقات می‌خواهد طرف مقابل را له کند و از بین ببرد. حالا اینکه یک قدرت ذهنی پیدا کردیم، یک صغری و کبری بلدیم بچینیم. یک حافظه‌ای خدا به ما داده، دو آیه قرآن دو تا روایت، دو قاعده اصولی و فقهی، یک قاعده فلسفی، آدم می‌خواهد طرف مقابل را نابود کند! چه خبرمان هست؟ این شاید از معاصی‌ای که عوام مردم انجام می‌دهند به مراتب قبضش بیشتر باشد. اینکه الآن من حافظه دارم اینکه کلمات را مرتب می‌گویم، خدا عنایت کرده. اینکه حالا یک استدلالی بلدم بکنم، این را خدا به من عنایت کرده. باید شاکر باشیم اما از خدا غافل می‌شویم و این چه آثاری هم دارد؟

بودند بعضی از رفقای ما که در اوایل طلبگی با هم بودیم بسیار خوش استعداد و با استعداد. مباحثی را در فلسفه مباحثه می‌کردیم گاهی اوقات تعابیری آن رفیق ما می‌کرد که تمام بدنم می‌لرزید. یک حکیم بزرگ که عمری را در حکمت صرف کرده بود و کتاب هم دارد و در فلسفه بسیار قوی است. گاهی اوقات سه چهار ساعت بحث فلسفی می‌کردیم، روی غرور علمی، سخت هم هست تعبیرش کنم، مثلاً می‌گفت «غلط کرده این حرف را زده!» این چه آثار وضعی هم دارد؟ یکی از آثار وضعی‌اش این است که از قافله‌ی علم، خدا انسان را جدا می‌کند از قافله‌ی علم انسان جدا می‌شود، از حقیقت علم، حالا حافظه داشته باشد.

من دیدم در همین زمان ما افرادی به بهانه‌ی اینکه خودشان را اهل ولایت معصومین (علیهم السلام) می‌دانند، خیلی خوب است، خدا رزق انسان کند یکی از دعاها می‌باید این باشد که هر روز نور ولایت ائمه در ما بیشتر باشد. ولی همین آدم‌ها به راحتی دیگران را وهابی می‌کنند. می‌گویند او وهابی است، او از ولایت دور است، چرا؟ اینکه دارم می‌گویم راجع به آدم‌هایی است که اینها اهل استعدادند، زحمت کشیده هستند در مسائل علمی حوزه، شاید کرسی درس خارج هم داشته باشند البته خیلی محدود! ولی انسان می‌بیند در قضاوتش نسبت به افراد به راحتی یک کسی را از مذهب خارج می‌کند. به راحتی لعن می‌کنند. حتی ممکن است یک مرجع تقلید را لعن کنند. چرا؟ انسان بر فرض به این نقطه می‌رسد که اینها اشتباه می‌کنند شما تذکر خودت را دادی تمام است. اما اینکه انسان دنبال کند بگوید من فقط در زیر این آسمان و روی این کره در ولایت کسی به گرد من نمی‌رسد. تو چه خبر از باطن افراد داری؟

حتی در مسائل علمی، ولایی و تقوایی نباید اینطوری حرکت کنیم و باید خودمان را به خدا بسپاریم. این یک جهت قضیه است. یک جهت این است که ما فی عین الله هستیم و خدا دائماً نگاه می‌کند انسان از خدا استمداد کند. فهم من را بیشتر کن، عقل من را بیشتر کن، توفیق من را بیشتر بده، من را در این حقیقت بیشتر وارد کن، این هم اثرش است که ان شاء الله خدا همه ما را حفظ کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] العروة الوثقى (للسید الیزدی)، ج 1، ص: 477 و 478: السادس: إذا عارض استعمال الماء في الوضوء أو الغسل واجب أهم كما إذا كان بدنه أو ثوبه نجسا ولم يكن عنده من الماء إلا بقدر أحد الأمرين من رفع الحدث أو الخبث ففي هذه الصورة يجب استعماله في رفع الخبث و يتيمم لأن الوضوء له بدل و هو التيمم بخلاف رفع الخبث مع أنه منصوص في بعض صورته و الأولى

أن يرفع الخبث أولاً ثم يتيمم ليتحقق كونه فاقدا للماء حال التيمم وإذا توضأ أو اغتسل حينئذ بطل لأنه مأمور بالتيمم ولا أمر بالوضوء أو الغسل...

[2] مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج2، ص: 430 به بعد: ثم إنه ينبغي التعرض لبعض مرجحات باب التزامه، فنقول: إنهم ذكروا لترجيح أحد المتزاممين على الآخر أموراً: الأول: كون أحدهما مما لا بدل له، فيرجح على ما يكون له البدل، سواء كان البدل طويلاً أو عرضياً. و الأول كالواجب الموسع، فإذا وقعت المزاممة بينه وبين الواجب المضيق، وجب ترجيح المضيق بلا لحاظ الأهمية بينه وبين الموسع، بل ولو كان الموسع بمراتب من الأهمية بالنسبة إلى المضيق، كالصلاة بالنسبة إلى جواب السلام مثلاً، فإنه لا شبهة في كونها من أهم الفرائض وعمود الدين كما في الخبر، ومع ذلك يجب تقديم جواب السلام عليها، لما لها من البدل الطولي باعتبار الزمان. الثاني: أي ما كان له البدل العرضي، كالواجب التخييري، فإذا وقع التزامه بينه وبين الواجب التعييني، وجب تقديم التعييني عليه، والاكتفاء بالبدل العرضي للواجب التخييري، كما إذا وجب على المكلف إحدى الكفارات الثلاث تخييراً وكان عليه دين، و وقع التزامه بين أدائه وبين الاطعام مثلاً، فيجب تقديم الدين على الاطعام، لما له من البدل العرضي وهو الصيام.

[3] تحف العقول، النص، ص: 455.